

ناگسستی پیدا نمود و بیش از پیش جایگاه فرهاد را در همصدایی با جامعه انقلابی ارتقا داد.

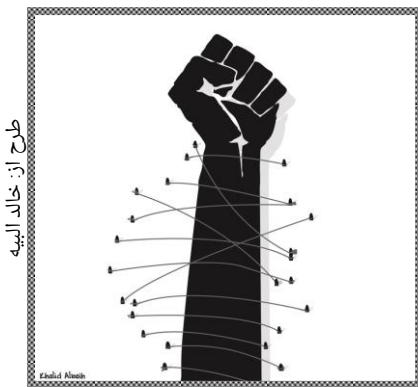
## یادی از فرهاد

نهم شهریور ماه ۱۳۸۱ روز خاموش شدن صدای فرهاد است. هنرمند متعهدی که به دلیل روشنگری اجتماعی که در آثارش موج می‌زد محبوبیتی زایدالوصف در میان نسل جوان و انقلابی دهه ۵۰ یافت و آثارش ابعادی وسیعتر از یک اثر صرف موسیقی را در بر گرفت. محبوبیتی که خود اما به دنبال آن نبود. او هنر و موسیقی را نه برای کسب درآمد یا سرگرم سازی مردم، که برای نوید فردایی بهتر و انسانیت‌ر می‌خواست. هرچند به گواهی دوستان و همراهان هنری‌اش موسیقی را به خوبی می‌شناخت و به کیفیت هنری آثارش اهمیتی وافر می‌داد و همواره از افتادن در ورطه ابتذال هنری که بسیاری از هم دوره‌ای‌هایش را به آب و نان رساند، دوری می‌جست اما آنچه که فرهاد مهرباد را جاودانه کرد نه فقط رعایت قواعد فنی و حرفه‌ای در آثارش که در سطحی مهمتر صدای بلند اعتراض او بود. اعتراض به سیاهی‌ها و تباهی‌های استبداد. فرهاد رسالتش را سخن گفتن از فضای رعب‌آور و ایستادگی در برابر دژخیم و بازنمایی دردهای اجتماعی می‌دانست. او نان به نرخ روز نخورد و با هر سازی نرقصید و یک لحظه از بلندای آرمان‌خواهی و حق‌گویی به نشیب ابتذال و کم‌مایگی در نیفتاد. با روایتش از «شهیدای شهر» و با برافراشتن پرچم یکپارچگی و اتحاد خلقش در ترانه «وحدت» که در زمستان خونین ۵۷ و در سنگرهای خیابانی مبارزین مبدل به سرودی شد که بهار را وعده می‌داد و در «نجوا» پیش که می‌آموخت: «خم نه و درهم نه و کم هم نه، که می‌باید باهم باشیم».

اما شاید می‌توان «جمعه» را سیاسیتزین اثر فرهاد دانست. ترانه‌ای که در آن مستقیماً روایتگر ظلمی می‌شود که بر مردمش می‌رود. ترانه جمعه در ابتدا متأثر از قیام مسلحانه چریک‌های فدایی خلق در سیاهکل - که به عقیده بسیاری نخستین و آشکارترین رویارویی مبارزین با رژیم خفقان بود- و اندکی پس از آن واقعه در سال ۱۳۵۰ با صدای فرهاد اجرا شد و در فیلم سینمایی «خداحافظ رفیق» مورد استفاده قرار گرفت. اما ۷ سال بعد و در پی کشتار وحشیانه مردمی که در ۱۷ شهریور ۵۷ در میدان ژاله و در اعتراض به رژیم سفاک شاهی گردهم آمده بودند، این ترانه این بار در فضایی اعتراضی‌تر و با ریتمی کوبنده‌تر از قبل بازخوانی شد.

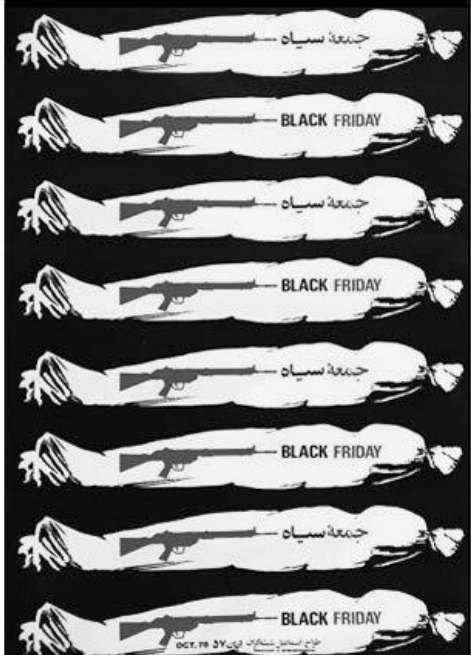
این اثر با فاجعه «جمعه سیاه» پیوندی

توی قاب خیس این پنجره‌ها  
عکسی از جمعه غمگین می‌بینم  
چه سیاهه به تنش رخت عزا  
تو چشاش ابرای سنگین می‌بینم  
داره از ابر سیاه خون می‌چکه  
جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه  
نفسم در نمی‌آد  
جمعه‌ها سر نمی‌آد  
کاش می‌بستم چشم‌مو  
این ازم بر نمی‌آد  
داره از ابر سیاه خون می‌چکه  
جمعه‌ها خون جای بارون می‌چکه...



اما به مانند بسیاری از هنرمندان و نویسندگان مترقی که در سال‌های پس از انقلاب دچار سانسور و متحمل فشارهای امنیتی و یا ممنوعیت‌ها و منع فعالیت شدند، فرهاد نیز از این ناملایمات و کژرفتاری‌ها در امان نماند و اندکی پس از پیروزی انقلابی که آن را برای زندگی آزادتر خود و مردمان سرزمینش می‌خواست و خود در به ثمر رسیدنش نقش داشت، به مدت ۱۵ سال (۷۲-۵۷) از کار منع شد و غربتی خانگی را تجربه کرد. پس از مرگش اما صدا و سیما بدون اخذ اجازه از خانواده او اقدام به پخش برخی از ترانه‌های فرهاد نمود که به دلیل عدم داشتن مجوز منجر به طرح شکایت از طرف همسر وی شد. اما مهمتر از عدم وجود مجوز دلیل عمده دیگری برای این شکایت وجود دارد و آن سوءاستفاده صدا و سیما از آثار فرهاد است. آنهایی که در زمان حیاتش اجازه پخش صدای فرهاد را نداده بودند در فقدان او قصد به خدمت گرفتن افکار و آثار وی را کردند و اقدام به انتشار آن در مناسبت‌ها و بر روی برنامه‌ها و کلیپ‌هایی که کمترین ارتباط را با مفاهیم مضامین ترانه‌هایش داشتند، نمودند. پوران گلفام، همسر فرهاد در این رابطه می‌گوید: «فرهاد برای همه کارهایش یک نظم و انضباط خاصی داشت و دوست نداشت که هر کس آن طور که دلش می‌خواهد از آثار او استفاده و یا به تعبیری سوءاستفاده کند».

آری؛ فرهاد نتوانست چشم خود را بر جمعه‌های سیاهی و ستم‌بند و همانند دیگرانی باشد که در رویای ثروت و شهرت هنری چهره در نقاب می‌کشند و نمی‌بینند و نمی‌گویند آنچه را که باید ببینند و بگویند. او با ترانه‌هایش فریاد آزادی‌خواهی و عصیان در برابر بی‌عدالتی را زمزمه کرد و آگاهی را برای مردمش به ارمغان آورد. نامش بلند باد.



پوستر جمعه سیاه - اثر: اسماعیل شهبه‌گران